

بررسی و تطبیق مضامین اجتماعی در ادبیات

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج

دکتر حسن مجیدی^۱

سکینه صارمی^۲



تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۳

چکیده

شاعران و نویسنده‌گان در هر دوره‌ای متأثر از محیط سیاسی - اجتماعی خویش هستند و این تأثیر در آثار و نوشه‌هایشان نمود می‌یابد. از عدالت و برابری خرسند بوده‌اند و زبان به بیان عشق خود به وطن، زن، آزادی و... گشوده‌اند و از ظلم و ستم‌ها، بی عدالتی‌ها و ... شکایت کرده‌اند. از جمله این شاعران می‌توان جبران خلیل جبران را نام برد که در سال (۱۹۳۱- ۱۸۳۳م) در «البیری» در لبنان متولد شد و به خاطر ترس از فقر و تحت تأثیر اوضاع سیاسی - اجتماعی مجبور به ترک لبنان شد. و نیما یوشیج از جمله شاعران سیاسی و اجتماعی است که در سال (۱۲۷۴- ۱۳۳۸ش) در یوش، دهکده نور مازندران متولد شد. او زندگی خود را به ناچار دور از زادگاه و در تهران سپری کرد.

جبران و نیما مانند هر شاعر دیگری متأثر از محیط و اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان خویش بوده‌اند و مسائل سیاسی - اجتماعی به وضوح در آثار شان نمود پیدا کرده است. از جمله این مضامین می‌توان به طبیعت، آزادی، انسان گرایی و جامعه آرمانی، سیاست و... اشاره کرد.

این مقاله کوشش تطبیقی است در بررسی مضامین اجتماعی از دیدگاه دو شاعر معاصر عرب زیان جبران خلیل جبران و شاعر فارسی زیان، نیما یوشیج. جبران و نیما به خوبی توانسته‌اند مضامینی مانند وطن، طبیعت، آزادی، سیاست و ظلم ستیزی و ... را به تصویر بکشند. از طبیعت زنده و پویای لبنان و یوش سخن بگویند و با یاد وطن آرام گیرند و با طامعین و ظالمان مبارزه کنند و مرگ در راه

۱ - استادیار دانشگاه حکیم سبزواری، ایران. majidi.dr@gmail.com

۲ - دانش آموخته دانشگاه حکیم سبزواری، ایران.

آزادی را برتر از زندگی با ذلت بدانند.

روش پژوهش بر اساس مکتب تطبیقی آمریکاست. در این مقاله، تفاوت و شباهت فکری این دو شاعر و نقاش در رابطه با مضامین اجتماعی موجود در عصرشان به تصویر کشیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ادبیات فارسی و عربی، مضامین اجتماعی، جبران خلیل جبران، نیما یوشیج، تطبیق



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی

مقدمه

ادبیات معاصر عرب و فارسی به امری چون علم، نقد مفاسد اجتماعی، حمایت از طبقه محروم، عشق به آزادی، وطن دوستی، آزادی بیان و اندیشه در اموری مانند حقیقت و ... پرداخته است.

جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱م) در محیطی سرشار از فقر و خفقان سیاسی و اجتماعی در لبنان بزرگ شد. او به دلیل زندانی شدن پدرش و فرار از فقر مجبور به مهاجرت آمریکا شد. در آنجا هم در ظلمت و تیرگی به سر می‌برد و نتوانست از چنگال فقر و ظلم و ... رهایی یابد. او از اوضاع نا به سامان م وجود شاکی بود. خود را در چنگال ظلم و ستم و فقر و فاصله طبقاتی اسیر می‌دید و برای فرار از چنین اوضاعی دائم تلاش می‌کرد.

این اوضاع سیاسی- اجتماعی در سرودهای او مشهود است و سخن از فقر، آزادی، مبارزه با ظلم و ... همچنان در آرزوی فرار از آن محیط و دست یافتن به طبیعت زیبای «البشری» لبنان زادگاه خویش است.

نیما نیز در محیطی بهتر از همتای عرب زیانش بزرگ نشد او در سال ۱۲۷۴- ۱۳۳۸ه.ش در یوش از دهکده‌های نور مازندران متولد شد. اوضاع سیاسی- اجتماعی نیما هم در آن سال‌ها از خفقان و ظلم و بی‌عدالتی بیداد می‌کرد. او بنابر اجبار در تهران، محیطی که با طبع او سازگار نبود، زندگی می‌کرد.

نیما شاعری سیاسی است و اشعار زیادی را در رابطه با فقر، بی‌عدالتی، تبعیض و ظلم ستیزی و ... در اشعارش به چشم می‌خورد. به قول نیما ادیب باید فرزند زمانه خویش باشد. با تکیه بر کتاب «المجموعه الكاملة لمؤلفات جبران و به باع همسفران و مجموعه اشعار نیما» در این مقاله سعی بر آن است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

- مضامین اجتماعی موجود در اشعار نیما و جبران کدام هستند؟

-۲- آیا اشتراک یا تفاوتی در مضامین اشعارشان وجود دارد؟

-۳- تاکید هر شاعر بیشتر بر کدام مضامین بوده است؟

-۴- کیفیت و کمیت پرداختن به این مضامین چگونه است؟

زندگی جبران خلیل جبران

«جبران خلیل جبران در ششم ژانویه سال ۱۸۸۳ م در خانواده مارونی از طبقه متوسط در "البشری"، ناحیه‌ای کوهستانی در لبنان زاده شد» (حطیط، ۱۹۸۷: ۴۳۷). پدر جبران پیش از آن که به قمار روی آورد، خوارو بار فروش بود. مادرش از ازدواج اول خود پسری به نام "پیتر" داشت. جبران و مادرش رابطه‌ای نزدیک و صمیمی داشتند و همین رابطه، کشش هنری جبران را تقویت می‌کرد. او دو خواهر به نام "ماریانه" و "سلطانه" داشت.

«پدر وی در سال ۱۸۹۵ م به زندان افتاد، و آنها برای گریز از فقر به آمریکا رفتند و در بوستون مقیم شدند.

جبران در آن جا امکانات تحصیل برایش فراهم شد و در دوازده سالگی استعداد خود را در زبان انگلیسی و نقاشی آشکار کرد.

در سال ۱۸۹۷ م به خاطر تکمیل تحصیلات عربی به لبنان بازگشت تا در بیروت به تحصیل در دبیرستان «الحكمة» پردازد. در سال ۱۹۰۲ م به بوستون بازگشت و دوستی عاشقانه‌ای را با "ژوزفین بیبادی" که شاعری معروف و از خانواده‌ای ثروتمند بود، برقرار کرد» (خالد، ۱۹۸۳: ۱۷). همان سال به فاصله چند ماه "سلطانه" خواهرش و بعد مادرش و بعد از فاصله کوتاهی "پیتر" برادرش را به علت بیماری از دست داد. بعد از چندی جهت فراغیری نقاشی به پاریس رفت و پس از دو سال به بوستون برگشت. او اولین کارش یعنی کتاب «المجنون» (دیوانه) را آغاز کرد و "ماری هاسکل" نقش

ویراستار را برای آثارش داشت. در سال ۱۹۱۲ م به نیویورک رفت و تنها رمان بلند عربی اش با نام «الأجنحة المتكسرة» (بالهای شکسته) را به عربی منتشر ساخت و فرهنگستان ادبیات عرب را با جمیعی از شاعران عرب تشکیل داد.

در همان سال میان او و "می زیاده"، نویسنده لبنانی ساکن مصر، یک رابطه ادبی و عاشقانه آغاز شد، این دو یکدیگر را فقط از طریق مکاتبات خویش که بیش از بیست سال به طول انجامید، می‌شناختند و با وجود این به یکرنگی و درک نادری از یکدیگر دست یافتند که فقط مرگ جبران آن را از هم گسیخت.

بعد از چاپ کتاب «آلهه الأرض» در بیمارستان نیویورک درگذشت. پیکر او را به البشّری باز گرداندند و در زیر زمین صومعه "ماراسه سرکیس" جای دادند (سابایارد، ۱۸: ۱۹۹۲)

«از آثار او می‌توان «الموسيقى، عرائس المروج، الأرواح المتمردة، الأجنحة المتكسرة، المواكب، النبي، يسوع بن الإنسان، آلهه الأرض» و ... را نام برد» (جبر، ۱۹۹۴: ۲۰)

زندگی نیما یوشیج

«علی اسفندیاری (نیما یوشیج) فرزند خان زاده‌ای به نام ابراهیم در سال ۱۲۷۴ ه.ش در یوش از روستاهای نور مازندران به دنیا آمد» (صدری و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۳۷).

«پدرش با کشاورزی و دامداری زندگی را می‌گذراند و نیما از همان کودکی تا سن دوازده سالگی با چراگاه‌ها و کوهستان‌ها و در واقع طبیعت زنده الفت داشت و در بین چادرنشینان و قبایل کوهستانی آنجا به سر برد. نیما خود می‌گوید: زندگی من در بین شبانان و ایلخی بانان گذشت، که به هوای چراگاه به نقاط دور، بیلاق و قشلاق می‌کنند و شب بالای کوه دور آتش جمع می‌شوند» (آتشی، ۱۳۸۲: ۱۱)

«آثار این آشنایی را در منظومه "افسانه" (۱۳۰۱ ه.ش) و بسیاری دیگر از اشعار او

می‌توان دید. ملای یوش به او خواندن و نوشتمن را آموخت. سپس نیما به تهران آمد و در سال ۱۲۹۶ ه.ش در بیست سالگی موفق به دریافت تصدیق‌نامه از مدرسه «سن لورئی» شد، این پایان تحصیلات رسمی اوست و در آن مدرسه ادبیات، زبان فرانسه و نقاشی آموخت» (طاهباز، ۱۳۷۵: ۱۹)

«نظام وفا، استاد ادبیات و از شاعران کهن گرا او را به خط شعر و شاعری انداخت و در حاشیه یکی از اشعار او نوشت: روح ادبی شما قابل تعالی و تکامل است و من مدرسه را به داشتن چنین فرزندی چون شما تبریک می‌گویم و نیما منظومه افسانه را به این شاعر ارمغان کرده است.

در سال ۱۳۰۰ ه.ش نام خود را به نیما یوشیج تغییر داد و در بهار ۱۳۰۵ ه.ش پدر نیما بدرود حیات گفت و او عهده دار کارهای خانواده پدری شد. در همین سال با عالیه جهانگیر از خانواده میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل ازدواج کرد، بعد از تولد پسرش «شرآگیم» به آستانه رفت و در مدرسه حکیم نظامی شروع به تدریس کرد و در سال ۱۳۱۱ ه.ش به تهران آمد و از آن جا به مازندران سفر کرد و سرگرم سر و سامان دادن به کارهای خانواده پدری شد» (جنتی علائی، بی‌تا: ۲۰)

«نیما در تهران مقالاتش را به چاپ رساند و مشغول کارهای دولتی شد، در اداره کل انطباعات و انتشارات وزارت فرهنگ شروع به کار کرد و در ۱۳ دی ماه ۱۳۳۸ ه.ش پس از کسالت و بیماری ممتد دار فانی را وداع گفت و بدون سر و صدا و غریبه وار در زادگاه خود به خاک سپرده شد» (دستغیب، ۱۳۸۵: ۹۷)

«از مهم‌ترین آثار او می‌توان قصه رنگ پریده، افسانه، خانواده سرباز، مانلی، ماخ اولا، شعر من، مرقد آقا و ... را نام برد» (تراابی، ۱۳۷۵: ۱۱)

در این مقاله با توجه به اینکه جبران خلیل جبران و نیما یوشیج از شاعران رمانیک و سمبولیسم هستند، سعی داریم مضامین اجتماعی مانند وطن، زن، آزادی، طبیعت،

انسان و جامعه آرمانی، سیاست و ... را در آثارشان به تصویر بکشیم.

مضامین اجتماعی در ادبیات جبران و نیما

۱- وطن از نگاه جبران و نیما

یکی از مواردی که هر دو شاعر به آن پرداخته‌اند، وطن دوستی و اشتیاق به وطن است. هر دو احساس نوستالژیک (غم غربت) به آن دارند و در فراق آن سخن گفته‌اند.

الف- جبران به لبنان افتخار می‌کند «أنا لبانيٌّ ولِ فخرٌ بذلک» و دوباره این افتخار را تکرار می‌کند: **لی وطنْ اعتَزَّ بمحسَانِه** (جبران، بی تا: ۲۰۸)

و در جای دیگر عشق خود را تکرار می‌کند: به خاطر علاوه‌ای که به سرزمین خود دارم، زادگاهم را دوست دارم و با عشقی که به میهن خود می‌ورزم سرزمینم را

دوست دارم:

«أُحِبُّ مسْقَطَ رَأْسِي بِعِصْ مَحْبَّتِي لِبَلَادِي، أُحِبُّ بَلَادِي بِقَسْمِ مِنْ مَحْبَّتِي لِأَرْضِ
وطني» (همان: ۳۵۷)

وطن گاهی در اندیشه جبران عمومیت می‌یابد. شرق به طور کلی وطن او می‌گردد: من شرقی‌ام و به آن افتخار می‌کنم. هرچند که روزگار مرا از سرزمینم دور می‌گرداند؛ همچنان که در اخلاق شرقی در گرایش‌های سوری و در عواطف لبنانی خواهم ماند (همان: ۲۰۸)

لبنان برای او حالت نمادین دارد و می‌گوید:

لبنان شما از شما و لبنان من از من است. لبنان شما و مشکلاتش برای شما و لبنان من و زیبایی‌هایش برای من است. لبنان شما با همه آنچه که از اغراض و درگیری‌هاست برای شما و لبنان من با همه آرزوها و رؤیاها برای من است. لبنان شما عقده و گره سیاسی است که روزگار می‌کوشد تا آن را بگشاید اما لبنان من تپه‌های بلند و رفیع

دارد که به سوی آسمان نیلگون کشیده شده است.

«لُكْمٌ لِبَنَانِكُمْ وَ لِي لِبَنَانِي».

لکم لبنا‌نکم و معضلاته و لی لبنا‌نی و جماله.

لکم لبنا‌نکم بکل ما فيه من الأغراضِ و المنازعِ و لی لبنا‌نی بما فيه من الأحلامِ و
الأمانی.

لبنانِکم عقدَهُ سیاسیَّهُ تحولُ حلَّها الأیامُ امَّا لبنا‌نی فتلولُ تعالى بهیهَ و جلالِ نحوَ
الأرزاقِ السمااءِ»

(جبران، بی تا: ۵۲۲)

جبران از وطن و زادگاه خویش سخن به میان می‌آورد؛ چرا که "البشری" لبنان برای او یک آرمان شهر است.

«او یک رمانیک است اما از شاگردان مكتب رمانیک اروپائی نیست؛ طبع او تابع قواعد آن نیست و یکی از مکاتب آن را نپذیرفت؛ چون مكتب مهجری که او رئیس آن بود، نسبت به قواعد دشمنی داشت. رمانیسم جبرانی، بافت ویژه‌ای دارد که تار و پودش در شرق بافته شده است» (سیدی، ۱۳۸۴: ۳۳)

ب- عشق نیما به یوش و دلبستگی به خاطرات زادگاهش در نوشته‌ها و یادداشت‌های روزانه و نامه‌های متعدد او به برادرش "لادبن" و خواهرانش "نیکتا و بهجت" و دوستان و آشنایانش بازتاب یافته است. از نمونه نامه‌هایش می‌توان چنین اشاره کرد:

«هوای آزاد این قله را به هیچ چیز نمی‌فروشم، کامل‌تر از کتاب، طبیعت و بهتر از شراب، آب سرد و گوارای این چشممه کوچک است که صدای ترشحات آن از این تخته سنگ دور نمی‌شود.

کوه «اری» و «نی کلا» خیلی خلوت و مطبوع طبع من است؛ مخصوصاً نی کلا.

بدبخت آنهایی که از این جا و از درک فوائد آن محروم‌ند» (یوشیج، ۱۳۵۱: ۱۰)

یا در سروده "برف" چنین می‌گوید:

وازنا پیدا نیست

من دلم سخت گرفته است از این

میهمان خانه مهمان کش روزش تاریک

که به جان هم نشناخته انداخته است

چند تن خواب الود

چند تن ناهموار

چند تن ناهوشیار...»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۳۷۰)

و همچنین در سروده «به یاد وطنم» چنین می‌سراید:

«ای فراکش دو سال می‌گذرد

که من از روی دلکشت دورم

نیست با من دلم زمن بیرد

که چه سوی تو باز مهجورم

این همه هیچ، ای فراکش من

دور ماندن ز روی تو سخت است

دوری ات کاسته است ز آتش من

چیست این بخت؟ مرگ یا بخت است؟»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۱۲۳)

خاطرات نیما از یوش و عشق به زادگاهش در شعرهای او به دو صورت بازتاب

یافته است:

الف- در بعضی از شعرها به صورت آشکار و صریح این عشق و علاقه بیان شده است:

مانند شعرهای به یاد وطنم، خوشی من، امزناسر، ماخ اولا، برف و از عمارت پدرم.

ب- در بعضی دیگر از شعرها، این خاطرات و علاقه به زادگاه اگر چه آشکار نیست اما به صورت پنهان و پوشیده احساس می‌شود، شعرهایی چون کار شب پا، در پیش کومه‌ام، کک کی، پاس‌ها از شب گذشته، تو را من چشم در راهم، شب پره ساحل نزدیک، خانه‌ام ابری است، ری را، شب است و در شب زمستانی که از این گونه اشعار نیما هستند.

دیدیم که در اشعار و سرودهای جبران و نیما، شوق به زادگاه و وطن به طور کامل مشهود است. «البشری و یوش» برای آنها یک آرمان شهر است که هر لحظه آرزوی نیل به آن را دارند. آنها توانسته‌اند با غربت خویش دمساز شوند و بوسoton (آمریکا) و تهران نتوانستند آنها را راضی و خشنود نگه دارند چرا که شب و روز به یاد زادگاه خویش زندگی می‌کنند و با یادش آرام می‌گیرند.

۲- زن از نگاه جبران و نیما

زن در آثار جبران جایگاه والایی دارد. جایگاه زن در نزد او چنان است که در نامه‌ای به "می زیاده" خود را مدييون زن می‌داند و می‌گوید:

«أنا مَدِيُونُ بِكُلٍّ مَا هُوَ أَنَا إِلَى الْمَرْأَةِ» (جبران، ۱۹۹۲: ۲۱۲)

در زندگی جبران چند زن نقش مهمی را ایفا می‌کنند: مادر جبران- کامله-، می زیاده، میشیلین، ماری هاسکل و ...

الف - مادر و همسر در ادبیات جبران

او در مقاله «أمام عرش الموت» در باره مادر می‌گوید:

شیرین ترین چیزی که لب‌های بشری آن را بیان می‌کند، لفظ مادر است و زیباترین ندا، ای مادرم است. مادر واژه‌ای کوچک اما بزرگ و پر از امید و عشق و مهربانی است. تمام مهربانی، شیرینی و گوارایی در دل آدمی، مادر است. او همه چیز در زندگی است. تسليت در غم، امید در یأس، قدرت در ناتوانی، چشمeh مهربانی و دلسوزی و آمرزش است.

«أَنْ أَعْذَبَ مَا تَحْدِثُهُ الشَّفَاهُ الْبَشَرِيَّةُ هُوَ لِفْظَةُ الْأُمِّ وَ أَجْمَلُ مَنَادَاهُ هِيَ: يَا أُمِّي. كَلْمَةٌ صَغِيرَةٌ كَبِيرَةٌ مَمْلُوءَةٌ بِالْأَمْلِ وَ الْحَبِّ وَ الْإِنْعَاطَافِ وَ كُلُّ مَا فِي الْقَلْبِ الْبَشَرِيِّ مِنَ الرَّقَّةِ وَ الْحَلَاوَةِ وَ الْعَذُوبَةِ. الْأُمُّ هِيَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْحَيَاةِ. هِيَ التَّعْزِيَّةُ فِي الْحَزَنِ، الرَّجَاءُ فِي الْيَأسِ وَ الْقُوَّةُ فِي الْعَصْفِ، هِيَ يَنْبُوْعُ الْحُنُونِ وَ الرَّأْفَةُ وَ الشَّفَقَةُ وَ الْغُفرَانِ» (جبران، بی تا: ۲۳۹)

ب- عشق در ادبیات جبران

«جبران و می زیاده سال‌های متولی به یکدیگر نامه می‌نوشتند ولی هیچ گاه هم‌دیگر را ندیدند. این یک احساس و عشق رؤیایی بود که هیچ گاه به ازدواج منجر نشد.

«جبران در سن ۲۱ سالگی بود که با ماری آشنا شد تحت حمایت مالی او بود تا این که توانست بسیاری از آثار و مقالاتش را به چاپ برساند. با کمک مالی او بود که به پاریس رفت و به فراگیری هنر اقدام کرد و باعث شد آینده هنری و ادبی او شکل بگیرد.

ماری هاسکل یکی از شخصیت‌هایی بود که در زندگی جبران نقش عمده‌ای داشت، چرا که مدت زیادی بود که او را می‌شناخت. البته جبران یک بار پیشنهاد ازدواج به ماری داده بود اما به دلیل اختلاف سنی به او جواب رد داد. جبران تا آخر عمر ازدواج نکرد» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۲۷)

میشیلین، جبران نیمی از عمرش را با او زیسته است. اما در باره‌اش گفته‌اند که چنین شخصیتی وجود ندارد؛ چون در میان نقاشی‌های جبران تصویری از او کشیده نشده. او در سراسر زندگی جبران تأثیر گذاشته است. جبران قصد ازدواج با او را داشت اما سنت‌های موجود در لبنان مانع ازدواج آنها شد» (همان: ۱۲۹)

نیما در سروده‌های خویش چنین بیان کرده است:

الف - مادر و همسر در ادبیات نیما

نقش مادری به صورت محدودی در سروده‌های نیما مثل «پدر، روزبیست و نهم، از عمارت پدرم، پانزده سال گذشت» و ... یافت می‌شود، او در سروده «به یاد پدر» از نقش مادری سخن می‌گوید:

«زن، در خانه به عبث باز مکن

چون جوابی نه به پرسش بینی

پس در بگذر و آواز مکن»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۴۳)

یا در سروده‌ی دیگر از «پسر و مادر» می‌گوید:

نان نمی‌داد به مادر، فرزند

شکوه از وی بر حاکم بردند

و حاکم در جواب به فرزند گفت:

پس چه سان کرد تحمل زن زار

تا به نه ماه تو را بی گفتار

(همان، ۱۸۲)

یا در جای دیگر که هم اشاره به فقر و بدبختی دارد و هم اشاره به نقش مادر، چنین

می‌سراید:

«می‌فریبد پرسش را، مادر
می‌نماید پدرش را در راه
آی، آمد پدرش
نان از زیر بغل
از برای پرسش»
(همان: ۲۶۸)

ب- عشق در ادبیات نیما

«نیما بعد از فراغت از تحصیل، عاشق دختری به نام هاله شد که پیرو مذهب دیگری بود و حاضر نشد به کیش نیما در آید. از این عشق می‌گذرد و به جنگل و کوه و طبیعت روی می‌آورد و عاشق دختری به نام صفورا می‌شود، او هم حاضر به زندگی در شهر نمی‌شود و زندگی در روستا را بر شهر و ... ترجیح می‌دهد»
(جتنی علائی، ۱۳۲۴: ۷۶)

خود نیما می‌گوید: «در آن سن من شاعر نبودم چند سال بعد بدینختی من شروع شد. عاشق شدم و هر که هر چه می‌خواند باطل بود و خودم را به خودم تسليم کردم» (طاهباز، ۱۳۶۸: ۲۷۸)

اما آخرین سرخوردگی از عشق را در کنار عالیه جهانگیر تسلى داد. او در اشعار خود از معشوقه با نام‌های ماه، عشق، گلزار، نگارین مست، گل نو شکفته، مهتاب، زلف در باد افshan و ... یاد می‌کند.

«از عمر هر آنچه بود با من
نzd تو به رایگان سپردم

ای نادره یادگار ای عشق

مردم زبر تو دل نبردم»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۶۸)

دیدگاه جبران خلیل جبران نسبت به زن یک دید مثبت است که در کنارش به آرامش می‌رسد و یک دید نوگرایانه است؛ چراکه در غرب زیست و از سوی دیگر هیچ گاه در کنار همسری نیاسود اما در اشعار نیما یوشیج با این که یک شاعر سنت شکن و مبدع است تصویری که از زن به نمایش می‌گذارد، یک تصویر سنتی است. تصویر زنی که در کنار همسرش مشغول کارهای روستایی است و در غم نان، شریک است.

۳- آزادی از نگاه جبران و نیما

آزادی یکی از نعمت‌هایی است که انسان‌ها برای رسیدن به آن جان خود را فدا کرده‌اند و در هر عصر و دوره‌ای با ارزش و گرانمایه بوده است.

جبران یک متفکر و ادیب است که به آزادی عشق می‌ورزد و در آثار خود از آن بسیار سخن گفته و در مقابل از استبداد و آثار شوم آن نیز مطالب بسیاری دارد. بیشترین نمود آزادی در آثار جبران در کتاب «النبی» است که بخشی را به آزادی اختصاص داده است:

شما زمانی می‌توانید آزادگان حقیقی باشید که بی عملگی پیشه نکنید.

«إنَّكُمْ تُصِيرُونَ احْرَارًا بِالْحَقِيقَةِ إِذَا لَمْ تَكُنْ إِيَّاكُمْ بِلَا عَمَلٍ تَعْمَلُونَهُ» (جبران، بی‌تا: ۱۱۳).

داستان «خلیل الکافر» داستان آزاد مردی است که در برابر ثروتمندان و خود خواهان دیر می‌ایستد و به خاطر سرکشی او را از دیر بیرون می‌کنند. اقدام او شورشی علیه قوانین کلیسا بود؛ چرا که خلیل حرف از آزادی می‌زد. آن مرد رمز ملت مظلوم و شکست خورده است.

ای آزادی از ژرفای این اعماق، تو را می‌خوانیم، پس گوش کن. از میان ظلمت و تاریکی دستانمان را به سوی تو بالا بردہ‌ایم، پس نگاه کن. بر این برف‌ها، فرا رویت به سجده می‌رویم، پس مهربانی کن.

ای آزادی از گوش‌هه چشمی به ما نگاه کن، فقیران در گوش‌هه کلبه ایستاده و در سایه فقر و خواری سینه‌ها را فرا روی تو می‌گشایند و درون خانه‌ای نشسته در ظلمت نادانی، سفره دل‌ها را نزد تو می‌گسترانند. ای آزادی مهربانی کن و با ما مهربان باش. «مِنْ أَعْمَقِ هَذِهِ الْأَعْمَاقِ نُنَادِيكَ أَيْتُهَا الْحُرْيَةُ فَاسْمَعُيْنَا مِنْ جَوَابِ هَذِهِ الظُّلْمَةِ.
نَرَفَعُ أَكْفَنَا نَحْوَكَ فَانْظُرِنَا وَ عَلَى هَذِهِ الثُّلُوجِ نَسْجِدُ إِمَامَكَ فَارَحَمِنَا».

فالتقى ايتها الحُرْيَةُ و انظُرِنَا. فِي زَوَّاِيَا الْأَكْوَاخِ الْقَائِمَةِ فِي ظَلَالِ الْفَقْرِ وَ الْهَوَانِ
تصرَعُ أَمَامَكَ الصدورُ وَ فِي خَلَايَا الْبَيْوَتِ الْجَالِسَةِ فِي ظَلْمَةِ الْجَهَلِ وَ الغَبَاوَةِ
تَطْرُحُ لَدِيكَ الْقُلُوبُ فَانظُرِنَا ايتها الحُرْيَةُ وَ ارْحَمِنَا» (جران، بی تا: ۱۹۱)

در جایی دیگر، از مرگ در راه آزادی چنین می‌گوید:
اگر قوم من بر حاکمان ستمگر و ظالم خویش قیام می‌کردند و همگی بر آشفته می‌مردند، می‌کفتم: مرگ در راه آزادی عزیز‌تر از زندگی در سایه بند و زنجیر و ستم کشی است. و کسی که شمشیر به دست ابدیت را به آغوش پذیرد، با جاودانگی حق، جاودانه خواهد ماند.

«لَوْ ثَارَ قَوْمٍ عَلَى حُكَّامِهِمُ الطَّغَاءِ وَ مَا تُوْا جَمِيعًا مُتَمَرِّدِينَ لَقُلْتُ إِنَّ الْمَوْتَ فِي سَبِيلِ الْحُرْيَةِ لأشْرَفُ مِنَ الْحَيَاةِ فِي ظَلَالِ الْإِسْلَامِ وَ مَنْ يَعْتَنِقُ الْأَبْدِيهَ وَ السِيفُ فِي يَدِهِ كَانَ خَالِدًا بِخُلُودِ الْحَقِّ»

(همان: ۴۳۷)

اما او آزادی را فقط مختص انسان نمی‌داند؛ بلکه آزادی را برای طبیعت و حیوانات به تصویر می‌کشد که در سایه آزادی به نجات می‌رسند و در این رابطه می‌گوید:

گوسفندان ما به جای علف، خار و اسبان ما به جای جو، خاشاک می‌خورند. پس آزادی بیا و ما را نجات بد. آزادی فقط محبوب انسان‌های معمولی نیست؛ بلکه محبوب پاکان و پیامبران نیز می‌باشد.

ای آزادی به ما گوش کن، ای دختر آتن بر ما رحم کن، ای خواهر روم ما را نجات بد، ای همدم موسی ما را رها کن، ای محبوب محمد به یاری ما بستاب، ای عروس عیسی به ما بیاموز. دلمان را قوی ساز تا زنده بمانیم.

«عَجَّنَا تَرْعِيُ الْأَشْوَاكَ وَ الْحَسَكَ بِدَلَّاً مِنَ الرُّهُورِ وَ الْأَعْشَابِ، وَ عُجُولُنَا تَقْضِيمُ أَصْوَلَ الْأَشْجَارِ بِدَلَّاً مِنَ الدَّرَّةِ، وَ خُيُولُنَا تَلْتَهِمُ الْهَشِيمَ بِدَلَّاً مِنَ الشَّعِيرِ. فَهَلْمَىٰ أَيْتُهَا الْحُرْيَةُ وَ انْقَذِينَا

إِسْمَاعِيلَ، أَيْتُهَا الْحُرْيَةُ إِرْحَمِينَا يَا إِبْنَةَ آثِينَا. إِنْقَذِينَا يَا أَخْتَ رُومَةَ، خَلْصِينَا يَا رَفِيقَةَ مُوسَى، إِسْعَفِينَا يَا حَبِيبَةَ مُحَمَّدَ، عَلَمِينَا يَا عَرْوَسَةَ يَسُوعَ، قَوَّى قَلْوَبَنَا لِنَحْيَا» (همان:

(۱۹۲ و ۱۹۳)

جبран از آزادی سخن می‌گوید. آزادی را ناجی و مایه آرامش می‌داند و مرگ در راه آزادی را بر زندگی با ذلت ترجیح می‌دهد. او زندگی سعادتمندانه در سایه آزادی را فقط مختص انسان‌ها نمی‌داند بلکه آزادی را برای طبیعت و حیوانات نیز آرزو می‌کند. اما نیما یوشیج از آزادی در لایه‌لای اشعارش چیزی به چشم نمی‌خورد.

۴- طبیعت از نگاه جبران و نیما

«طبیعت گرایی از شاخصه‌هایی است که در آثار جبران نمود دارد؛ جبران خود در میان دشت‌ها و تپه‌های لبنان پرورش یافت و از زیبایی فریبینده آن بهره گرفت. از آسمان پاک و آبی صفاتی ذهن یافت و از گوارایی آب لبنان، گوارایی الفاظ و از لطافت نسیم آن، لطافت روحش را به ارت برد» (سیدی، ۱۳۸۴: ۶۸)

«او در طبیعت‌گرایی سخت تحت تأثیر لبنان است و سپیدی برف، سبزی چمنزار، زردی بیابان، زوزه طوفان، غرش دره‌ها، شرشر چشم‌ها و .. همه این تعابیر را از مناظر لبنان برگرفته است. طبیعت به نظر او همان طبیعت جاندار است» (فورست، ۱۳۷۵: ۶۹)

الف- جبران از بهار در آثار و نوشه‌های خویش این گونه بهره می‌گیرد:
هان! سپیده بهاری، آن کهنه لباس شب‌های ظلمانی زمستان را از تن در آورده و تن پوشی از شکوفه‌های زیبای درختان هلو و سیب را به تن کرده و چون نوعروسان در شب قدر خود نمایی می‌کند. درختان تاک از خواب بیدار گشته‌اند و شاخه‌های آن همچون عاشقان یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند:

«هَا قَدْ نَسَرَ فَجْرُ الرَّبِيعِ ثُوَابًا طَوَاهُ لِلِّشْتَاءِ فَاكَتَسَتْ بِهِ أَشْجَارُ الْخَوْخِ وَ التَّفَاحِ.
فَظَهَرَتِ كَالْعَرَائِسِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ اسْتِيقَظَتِ الْكَرْوُمُ وَ تَعَانَقَتِ قُضَبَانُهَا كَمَاعَشِرِ
الْعُشَاقِ» (جبران، ۱۹۹۴: ۲۸۸)

نیما هم تصویری دلنشین و دلچسب از بهار به نمایش می‌گذارد:

«بچه‌ها، بهار

گل‌ها واشده
برف‌ها پا شدند
از رو سبزه‌ها

از روی کوهسار

داره رو درخت

می‌خونه به گوش

پوستین را بکن

قبا را بپوش»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۱۵۵)

او آب شدن برف‌های روی زمین و فرا رسیدن بهار را به تصویر می‌کشد و از طرفی انسان را دعوت می‌کند که همه کهنگی‌ها و تیرگی‌ها را کنار بگذارد و زندگی جدیدی را با افکار جدید آغاز کند. او بهار را سرآغاز تجدید حیات و از سرگیری زندگی با فکری نو می‌داند.

جبران و نیما فرا رسیدن بهار و به پایان رسیدن زمستان و تاریکی و... را نوید می‌دهند و بهار را آغاز زندگی جدیدی می‌دانند.

ب- او در قطعه "الأغانی" از زبان موج چنین می‌سراید:

من و ساحل دو عاشقیم که اشتیاق مارا به هم نزدیک می‌سازد و فضا از هم دور می‌سازد، من از آن سوی شفق می‌آیم تا مگر نقره کف خود را با زر سنگریزه‌های او در هم آمیزم و حرارت قلب او را با خنکای وجود خود فرو نشانم

«أنا و الشاطئُ عاشقان يقرّبُهما الهوى و يفصلُهما الهواءُ أجيءُ من وراء الشَّفَقِ الأزرقِ كيماً أمزُّجْ فضّةً زَبَدِي بذَهَبِ رِمالِهِ و أبِرِّدْ حرارةً قلبِهِ بِرُّضابِي» (جبران، بی

تا: ۳۲۵)

و شاعر فارسی زبان، نیما، در قطعه "گل مهتاب" از موج چنین تصویری می‌سازد:

«وقتی که موج بر زیر ابر تیره تر

می‌رفت و دور می‌ماند از نظر

شكلی مهیب در دل شب چشم می‌درید...»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۳۸)

نماد پردازی نیما از موج بیشتر در اشعاری مثل گل مهتاب دیده می‌شود که با هنرمندی تمام موج را وصف می‌کند و منظور او از موج در بیشتر اشعار، جریان

زندگی است که بر آب تیره یا جامعه قرین با ظلم و نابرابری و استبداد می‌گذرد و از نظر دور می‌ماند و نیز نمایانگر جنبشی است که بر سطح آب تیره پدید آمده است. جبران و نیما در این قطعه به زیبایی، احساسات امواج خروشان را بیان کرده است. می‌توان دریافت که چگونه با شخصیت بخشیدن به یک پدیده طبیعی، از زبان او سخن گفته است.

ج- جبران در رابطه با تغییرات فصول و تأثیر آن بر طبیعت چنین می‌سراید:

ماه دسامبر گذشت و سال رو به پایان ماند انسان پیر در حال مرگ، آخرین نفس‌هایش را در فضای خاکستری پراکنده سازد و شبی فرا می‌رسد که در آن روزگار، تاج پادشاهی بر سر سال نو می‌نهد و او را بر تخت وجود می‌نشاند

«إنقضى كانونُ الأولِ وَ قَضى العَامُ العَجُوزُ مُتَنَاهِداً انفاسَهُ الْآخِرَةُ فِي الْفَضَاءِ
الرِّمَادِيِّ وَ جَاءَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي يَتَوَجُّ فِيهَا الدَّهْرُ رَأْسَ الْعَامِ الطَّفْلِ وَ يَجْلِسُهُ عَلَى عَرْشِ
الْوُجُودِ» (جبران، بی تا: ۱۱۸)

او در این قطعه زیبا، سالی را که در شرف پایان است را چون پیری در حال مرگ دانسته که آخرین نفس‌هایش را می‌کشد و از سوی دیگر سال جدید را چون کودکی تصویر کرده است که روزگار تاج زندگی نو بر سرش می‌نهد.

اما واکنش نیما این شاعر مازندرانی در برابر مظاهر طبیعت در اکثر اشعار او رخ می‌نماید به خصوص در "افسانه" که این احساس، بیانی متنوع و متمایز پیدا می‌کند. در این شعر مدام از صحنه‌ای به صحنه‌ای دیگر وارد می‌شویم که همه آنها بیانگر احساسات شدید شاعر است. به طور مثال او درباره تغییر فصل‌ها چنین می‌گوید:

«شکوه‌ها را بنه خیز و بنگر

که چگونه زمستان سرآمد

جنگل و کوه در رستخیز است

عالم از تیره رویی در آمد
چهره بگشاد و چون برق خندید
توده برف بشکافت از هم
قله کوه شد یکسر ابلق ...»
(یوشیج، ۱۳۷۰: ۴۹)

او انسان را به این دعوت می‌کند که همه کینه‌ها و شکایت‌ها را کثار بگذارد و مانند پدیده‌های طبیعت که پس از برف و زمستان، شادابی و طراوت را از سر می‌گیرند، زندگی تازه‌ای را آغاز کند؛ چرا که زمان در گذر است و فصل‌ها پشت سر هم می‌آیند و می‌روند... و اینک فصل شکوفایی است.

طبیعت در آثار جبران مأمونی برای فرار از آلام و دردهای جامعه است. جبران فرزند طبیعت زیبای لبنان بوده و در آثار و نقاشی‌های خود از طبیعت دل انگیز لبنان الهام گرفته است. او طبیعت را همچون موجودات زنده که فهم و شعور دارند، توصیف کرده است. نگاه یک ستایشگر نگاه نیما به طبیعت، نگاه یک رهگذر یا یک سیاحتگر نیست. نگاه یک ستایشگر طبیعت هم نیست بلکه نگاه موجودی است که در خود طبیعت و با خود طبیعت زنده است. طبیعت گرایی نیما با رویکردی سنتی میانه‌ای ندارد و هرگاه حسرت زندگی در کلبه‌های روستایی خاطر پر درد این شاعر کوهستانی را آزار می‌دهد مانع دید تازه او به طبیعت نمی‌شود. او طبیعت را زنده می‌داند و مانند یک موجود جاندار توصیف می‌کند.

۵- انسان و جامعه آرمانی از نگاه جبران و نیما

آنچه در آثار جبران خلیل جبران اصالت دارد، انسان و مسائل مربوط به انسان است. دغدغه‌های زندگی اجتماعی مثل ظلم، استبداد، تعیض و نابرابری، بردگی و فقر و ... همه از موضوعات اصلی نوشه‌های جبران است. او یک مصلح اجتماعی است.

موضوع اصلی آثار او لبنان، اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و یا بشریت به طور عام می‌باشد.

الف- جبران در نوشه‌های خود در مقاله‌ای با عنوان «نحن و أنت» چنین می‌گوید: ما فرزندان غم هستیم و شما فرزندان شادی، ما فرزندان غم و دردیم و غم سایه‌ای است الهی و خدایی که در کنار دل‌های بدخواهان آرامش نمی‌یابد. ما فرزندان غم و دردیم و شما فرزندان شادکامی، پس پیش آیید تا نتیجه درد و رنج خود و نتیجه شادکامی شما را در برابر خورشید قرار دهیم. ما بر خواری و ذلت شما دل می‌سوزانیم و شما مجد و بزرگی ما را نمی‌پسندید و بین دل سوزی ما و نارضایتی شما زمان ایستاده است که از کار ما و شما حیران است.

«نحن أبناء الكَابَةِ وَ أَنْتَ أَبْنَاءُ الْمَسْرَاتِ، نَحْنُ أَبْنَاءُ الْكَابَةِ وَ الْكَابَةُ ظَلُّ اللَّهِ لَا يَسْكُنُ فِي جَوَارِ الْقُلُوبِ الشَّرِيرَةِ. نَحْنُ ذُوو النُّفُوسِ الْحَزِينَةِ»(جبران، بی تا: ۴۰۳)
نحن أبناء الكَابَةِ وَ أَنْتَ أَبْنَاءُ الْمَسْرَاتِ فَهَمَّلُوا نَصْعَدَ مَآتِي كَابِتَنَا وَ أَعْمَالِ مَسْرَاتِكُمْ
أَمَامَ وَجْهِ الشَّمْسِ. نَحْنُ نَشْفِقُ عَلَى صَفَارِتِكُمْ وَ أَنْتَ تَكَرَّهُونَ عَظِيمَتَنَا وَ بَيْنَ شَفَقَتَنَا
وَ كَرْهَكُمْ يَقْفُزُ الزَّمَانُ مَحْتَارًا بَنَا وَ بَكُمْ»(همان: ۴۰۵ و ۴۰۴)

جبران در این سروده به تقابل معنادار سرنوشت آدمی در دو حوزه فقر و ثروت می‌پردازد و با واژگانی تند و گزنده به دستاوردهای شوم طبقه برخوردار می‌تازد. او در داستان «الطفلان» به بیان تولد دو کودک اشاره دارد؛ که یکی در رفاه و دیگری در فقر و محرومیت به سر می‌برد و این چنین فقر و ثروت را به تصویر می‌کشد: امیر بر بلندای کاخ ایستاد و انبوهی از مردمان را که در آن باغ گرد هم آمده بودند ندا داد و گفت: مژده باد بر شما و بر این سرزمین مبارک! بانو پسر بچه‌ای به دنیا آوردۀ است که شرافت خاندان بزرگوارم را زنده نگه خواهد داشت و موجب افتخار و پناه شما و میراث بر نیاکان بزرگوارم خواهد بود.

شاد باشید و شادی کنید که آینده تان وابسته به زاد رودی بلند است. همه فریاد برآوردن و فضا از سرودهای شادمانه پر شد: «وَقَفَ الْأَمِيرُ عَلَى شَرْفَةِ الْقُصْرِ وَنَادَى الْجَمْعَ وَالْمَزْدَحَمَةَ فِي تَلْكَ الْحَدِيقَةِ وَقَالَ: أَبْشِرُكُمْ وَأَهْنِي الْبَلَادَ، فَالْأَمِيرُ قَدْ وَضَعَتْ غَلَامًا يَحِيِّ شَرْفَ عَائِلَتِي الْمَجِيدَةِ وَيَكُونُ لَكُمْ فَخْرًا وَمَلَادًا وَوارثًا لِمَا أَبْقَتُهُ أَجْدَادِي الْعَظَامِ».

أَفْرَحُوا وَتَهَلَّلُوا فَمُسْتَقْبِلُكُمْ صَارَ مَنَاطِّا بِسَلِيلِ الْمَعَالِيِّ. فَصَاحَتْ تَلْكَ الْجَمْعُ وَمَلَأَتِ الْفَضَاءَ بِأَهَازِيجِ الْفَرَحِ» (جبران، بی تا: ۳۰۲)

و در ادامه این داستان از تولد فرزندی در فقر و بدبختی اشاره می‌کند که عاقبت در فقر و سکوت به همراه مادرش از دنیا می‌رود:

در خانه‌ی بی‌چیز و دور افتاده، زنی طرد شده بر بستر بیماری افتاده بود و کودکش را که به قنداقی کهنه پیچیده شده بود به سینه آتشین خود می‌فسرد. زن جوانی که بینوایی و بدبختی سرنوشت او بود و آدمیان او را از خود رانده بودند. او خطاب به فرزندش چنین می‌گفت:

ای فرزند یگانه‌ام، من چیزی جز اشک ندارم. آیا به جای شیر، می‌توانی خود را از اشک سیر کنی؟

آیا آغوش سخت مرا به جای لباس‌های نرم می‌پذیری؟ حیوان زادگان علف می‌خورند و شب‌ها در کنامشان آرام می‌خوابند و جوجه پرندگان بذر بر می‌چینند و با خوشحالی در میان شاخه‌ها می‌خوابند، اما تو ای فرزند من جز افسوس و ضعف من چه داری؟

«... فِي بَيْتٍ حَقِيرٍ مَهْجُورٍ امْرَأَةٌ مَطْرُوحَةٌ عَلَى سَرِيرِ السَّقَامِ تَضَمَّنَ إِلَى صُدُرِهَا الْمَلَهَبُ طَفَلًا مَلْتَفَأً بِأَقْمَطَةٍ بِالْيَهِ. صَبِيَّةٌ كَتَبَتْ لَهَا الْأَيَّامُ فَقْرًا وَالْفَقْرُ شَقَاءُ، فَأَهْمَلَهَا بُنُوِّ الْإِنْسَانِ».

لِيْسِ عِنْدِيْ يَا وَحِيدِيْ إِلَّا الدُّمْوَعُ، فَهَلْ تَتَغْذِيْ بِهَا مِنْ الْحَلِيبِ؟

هَلْ تَلْبِسُ ذِرَاعَيِّ الْعَارِيْتَيْنِ عَوْضًا عَنِ النَّسِيجِ؟ صِفَارُ الْحَيْوَانِ تَرْعِيْ الْأَعْشَابَ وَ
تَبِيَّتُ فِي الْأَوْكَارِ آمِنَةً، وَ صِفَارُ الطَّيْرِ تَلْقَطُ الْبَذُورَ وَ تَنَامُ بَيْنَ الْأَغْصَانِ مُغْبِطَةً، وَ
أَنْتَ يَا وَلَدِيْ لَيْسَ لَكَ إِلَّا تَنْهُدَاتِيْ وَ ضَعْفِيْ» (همان، ۳۰۲ و ۳۰۳)

جبران به خاطر زندانی شدن پدرش و رها شدن از فقر و فلاکت، لبنان را همراه
خانواده‌اش ترک می‌کند و به آمریکا می‌روند.

«جبران در زندگی طعم فقر و نداری را چشیده بود. به طور ملموسی این فقر و
نداری در آثارش نمود پیدا کرده است. جبران شاعری اجتماعی است و از تأثیر فقر
بر جامعه و مردم سخن گفته است. ادبیات جبران را ادبیات انقلابی، مبارزه با فقر و
نابرابری می‌توان نامید» (جبر، ۱۹۹۴ : ۱۰)

فاصله طبقاتی و ظلم طبقه حاکم بر مردم محروم در داستان‌های او موجب شده
است که گرایش ضد سرمایه داری در آثار او زیاد گردد. او در داستان «خلیل الكافر»
به ظلم نظام کلیسا و ... اشاره می‌کند:

آری مرا از دیر بیرون کردند؛ چرا که نمی‌توانستم گور خود را با دستانم حفر کنم؛
زیرا دلم از پیروی دروغ و پوشیدن خرقه سالوس به تنگ آمده بود. دیگر نمی‌توانستم
با اموال فقیران و مسکینان در رفاه و نعمت باشم؛ چرا که روح بیزار از آن بود که از
اموال مردمانی بهره‌مند شود که دستخوش نداری و نادانی‌اند.

«خلیل: نَعَمْ خَرَجْتُ مَطْرُودًا مِنَ الدَّيْرِ لَا تَنْتَيْ لِمَ أَسْتَطَعَ أَنْ أَحْفَرَ قَبْرِيْ بِيَدِيْ لِإِنَّ
قَلْبِيْ قَدْ تَعَبَ فِي دَاخْلِيْ مِنْ مَتَابِعَةِ الْكِذْبِ وَ الرِّيَا، لَانَّ نَفْسِيْ أَبْتَ أَنْ تَتَنَعَّمْ بِأَمْوَالِ
الْفَقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ؛ لَانَّ رُوْحِيْ قَدْ امْتَنَعَتْ عَنِ التَّلَذِّذِ بِخَيْرَاتِ الشَّعِبِ الْمُسْتَسِلِمِ
إِلَى الْغَبَاوَةِ» (جبران، بی تا: ۱۶۰)

به نظر جبران اربابان و قدرتمندان در جوامع بشری باعث می‌شود که عده‌ای

۱۹۲ محروم بمانند؛ چرا که دست رنج آنها را عده‌ای دیگر که خود کمترین زحمت را می‌کشند، می‌خورند.

«فقر حاصل روابط نا سالم اقتصادی انسان‌ها در عرصه اجتماع است. انسان به خاطر حس خودخواهی و علاقه شدید عده‌ای به مالکیت در جامعه، دچار فقر و بدبختی می‌شود» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۵۲)

عنوانین داستان‌های او مثل نحن و انتم، یا بنی امی، الجباره، مات اهلی، طفالان، بین الكوخ و الكاخ و ... جهت گیری‌های انسانی در اندیشه او را نشان می‌دهد. نگاه جبران یک نگاه کلی است؛ چرا که او اجتماعات انسانی را بزرگترین دغدغه و نگرانی خود می‌داند.

ب- یکی از اشعار انسانی نیما که خاستگاه انسانی و اومانیستی دارد و هم طبیعت در آن نقش دارد شعر «آی آدم‌ها» می‌باشد که از تضاد و فاصله طبقاتی سخن گفته است:

«آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید
یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان
یک نفر دارد دست و پای دائم می‌زند
روی این دریای تن و تیره و سنگین که می‌دانید
آی آدم‌ها که بر ساحل بساط دل گشا دارید
نان به سفره، جامه تان بر تن
یک نفر در آب می‌خواند شما را»
(یوشیج، ۱۳۷۰: ۹۹)

نیما در قطعه «مادری و پسری» به مادری اشاره می‌کند که در کلبه فقیرانه خود با پسر گرسنه‌اش سخن می‌گوید. پدر مدت‌هast که از خانه رفته و برنگشته و مادر

فرزندش را به امید بازگشت پدرش دلداری می‌دهد که پدرش بر می‌گردد و برای او غذا می‌آورد:

«قصه می‌گوید مادر ز پدر

یعنی از شوی که نیست
تا بیارامد طفلک، معصوم
می‌فریبد پسرش را مادر
می‌نماید پدرش را در راه
آی، آمد پدرش
نان او زیر بغل
از برای پسرش»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۳۲۸)

نیما گرایش اجتماعی دارد و مانند یک مصلح اجتماعی است. نیما تبلور نو اندیشی در باب انسان در شعر معاصر است» (مختاری، ۱۳۷۲: ۱۷). جبران در یک خانواده فقیر متولد و پرورش یافت. جبران از فقر و فاصله طبقاتی رنج می‌برد و دائما در اشعارش به مسائل انسانی می‌پردازد. او یک مصلح اجتماعی است. نگاه نیما نیز به انسان مانند همتایش جبران خلیل جبران است که مهترین دغدغه‌اش انسان و جامعه و آلام اجتماع است.

۷- سیاست و ظلم ستیزی از نگاه جبران و نیما

الف- جبران خلیل جبران از ظلم ظالمان به سته آمده و این توانایی را در خود می‌بیند که در برابر ظالمان بایستد:
سختی و سنگدلی فاتحان طماع را تحمل کردم و ستم حاکمان مستبد و بردگی

نیرومندان سرکش را تاب آوردم، ولی هنوز توانایی مبارزه و مقاومت و تحمل دارم.
 «احتَمَلَتْ قساوَةُ الْفَاتِحِينَ الطَّامِعِينَ، وَ قَاسَيْتُ ظُلْمَ الْحَكَامِ الْمُسْتَبْدِينَ وَ عُبُودِيَّةَ
 الْأَقْوَيِّينَ الْبَاغِينَ، وَ مَا بَرَحْتُ ذَا قُوَّةً أَكَافَحَ بِهَا الْأَيَّامَ» (جبران، بی‌تا: ۳۵۵)

در جایی دیگر از مرگ امتش در برابر ظالمان و طاغیان سخن می‌گوید:
 اگر امت من در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و در میدان جنگ، همگی کشته می‌شدند،
 می‌گفتم: طوفان و گردبادی تند بود که با عزم خود شاخه‌های سبز و خشک را با هم
 شکسته و مرگ زیر شاخه‌های فرو شکسته از طوفان خوشتراز مردن بر بازویان پیری
 است.

«لو اشتَرَكتَ امْتَى بِحَرْبِ الْأَمَمِ وَ انْقَرَضَتْ عَلَى بَكْرَةِ ابِيهِ فِي سَاحَةِ الْقِتَالِ، لَقِلتُ
 هِيَ الْعَاصِفَةُ الْعَوْجَاءُ تَهْصِرُ بَعْزِمَهَا الْأَغْصَانَ الْخَضْرَاءَ وَ الْيَابِسَةَ مَعًا وَ إِنَّ الْمَوْتَ
 تَحْتَ أَغْصَانِ الْعَوَاصِفِ لَا شَرْفٌ مِنْهُ بَيْنَ ذَرَاعَيِّ الشَّيْخُوْخَةِ» (همان: ۴۳۷)

ب- نیما به وقایع سیاسی به طور مستقیم اشاره نمی‌کند. شعر او از سال ۱۳۱۶ ه. ش
 که اولین شعرش را به صورت آزاد سرود آن هم یک نگرش خاص به جهان و مردم
 و اوضاع اجتماعی و ... بود که باعث نوآوری و ابتکار شد و همین جو ناآرام و
 تغییر نگرش باعث شد که بتواند به انتقادات سیاسی و اجتماعی ادامه دهد
 (پور نامداریان، ۱۳۷۷: ۱۰۰) او از این همه ظلم و ستم و اوضاع نا به سامان به
 تنگ آمده و می‌خواهد فریادی برآورد و این همه ظلم و ستم را نابود کند:

«وقت است نعره‌ای بر لب آخر زمان بکشد

سیلی بر این صحیفه بر این دودمان کشد

سیلی که ریخت خانه مردم هم چنین

اکنون سوی فراز گهی سر چنان کشد

بر کند این بنيان سست را

بر دارد از زمین هر نادرست را»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۹۵)

او در شعر «قایق» مردمی را که از شدت خفقان و ظلم و ... به گوشاهی پناه برده‌اند به اتحاد و همدلی دعوت می‌کند و می‌گوید یک دست صدا ندارد:

«فریاد می‌زنم

من چهره ام گرفته است

من قایقم نشسته به خشکی

مقصود حرفم معلوم بر شماست

یک دست بی صدادست

من، دست من کمک ز شما می‌کند طلب

فریاد من شکسته اگر در گلو گیر

فریاد من رسا

من از برای راه خلاص خود شما را صدا می‌زنم»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۵۰۰)

او استعمار گران غربی را جهان خواره می‌بندارد و برای از بین رفتنشان دعا می‌کند:

«خلق می‌گویند

اما آن جهان خواره

جهان را خورد یک سر

مرغ می‌گوید در دل آرزوی محالش باد

خلق می‌گویند

اما کینه‌های جنگ ایشان در پی مقصود

همچنان هر لحظه می‌کوبد به طبلش

مرغ می‌گوید

زوالش باد «

(همان: ۴۹۳)

جبران از شاعران برجسته سیاست و اجتماع است. اوضاع سیاسی و اجتماعی به خوبی در آثارش نمود یافته است. جبران ملول از ظلم ظالمان و طمع سرکشان است و به مقابله با آنها بر می‌خیزد و مرگ خود و دوستان خود را در راه مبارزه با ظالمان از زندگی با ذلت برتر می‌داند.

نیما نیز مشهور به شاعر سیاست است و از از شدت خفقان و ظلم و ستم می‌خواهد فریادی بزند تا بنیان این کثری‌ها برداشته شود اما در این راه به فکر اتحاد مردم می‌افتد تا بتوانند در برابر ظالمان بایستند.

جبران و نیما هر دو شاعران سیاسی هستند و از سیاست و مبارزه با ظلم و ستم و طاغیان و ... سخن می‌گویند.

پویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی

نتیجه

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج دو شاعر توانا و مشهوری هستند که شعر فارسی و عربی را متحول ساختند و به سمت نوگرایی پیش بردنند.

با توجه به این که در عصر جدید، ادبیات از استعمار والیان و سلاطین رها شد و به سوی مردم و خدمت به آنها گرایش یافت، شاعران و صاحب نظران هم برای بالا بردن شأن و منزلت مردم و پدید آمدن ملتی سالم و با فرهنگ به بررسی مشکلات جامعه پرداختند.

این دو شاعر از شرایط و محیط تأثیر پذیرفتند و بسیاری از مشکلات جامعه در شعرشان نمود پیدا کرد. با بررسی مضامین اجتماعی در آثار هر دو شاعر به این نتیجه می‌رسیم که این شاعران رمانیک، شاعران اجتماع هم خوانده می‌شوند؛ چرا که از طبیعت، وطن، آزادی، زن، سیاست، دین، فقر، فاصله طبقاتی و ... سخن گفته‌اند و این مضامین در آثار آنها نمود بیشتری دارد.

به خوبی توانسته‌اند از طبیعت زیبای زادگاهشان «البشری و یوش» سخن بگویند. در جامعه‌ای پرورش یافتند که ظلم و ستم و تبعیض و ... بیداد می‌کرد و بارها آرزوی جامعه‌ی عاری از فقر و ظلم و ... را داشتند.

جبران خلیل جبران به خوبی توانسته از آزادی سخن می‌گوید و آن را رمز پیروزی ملت‌ها می‌داند. فقر و فاصله طبقاتی روح و جان او را آزربده کرده است. و در مقابل نیما هم این مضامین را در اشعار خویش به خوبی و هنرمندی تمام به نمایش گذاشته است اما مانند همتای خود از آزادی سخنی به میان نیاورده است.

پردیس
پردیس
پردیس

فهرست منابع

۱. آتشی، منوچهر، (۱۳۸۲) نیما را باز هم بخوانیم (خيال روزهای روشن)، تهران: انتشارات آمیتیس.
۲. پور نامداریان، تقی، (۱۳۷۷) خانه ام ابری است (شعر نیما از سنت تا تجدد)، تهران: انتشارات سروش.
۳. ترابی، ضیاء الدین، (۱۳۷۵) نیمایی دیگر، تهران: انتشارات مينا و دنیای نو.
۴. جبر، جميل، (۱۹۹۴) المجموعه الكاملة لمؤلفات جبران، بيروت: دار الجميل.
۵. جبران خلیل جبران، (بی تا) المجموعه الكاملة لمؤلفات جبران العربية، بيروت: دار صادر.
۶. جتنی علائی، ابو القاسم، (، بی تا) نیما یوشیج (زندگی و آثار او)، تهران: انتشارات صفائی علیشاه.
۷. حطیط، کاظم، (۱۹۸۷) اعلام و رواد فی الادب العربي، بيروت: دار الكتاب اللبناني.
۸. دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۵) پیام آور امید و آزادی(نقد و تحلیل شعر نیما)، تهران: انتشارات آمیتیس.
۹. سیدی، سید حسین، (۱۳۸۴) به باغ همسفران، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۱۰. صدری افشار، غلامحسین و حکمی، نسرین، حکمی، نسترن، (۱۳۸۳) فرهنگ فارسی اعلام، تهران: انتشارات معین.
۱۱. طاهباز، سیروس، (۱۳۷۵) پر درد کوهستان(زندگی و هنر نیما)، تهران: انتشارات زریاب.
۱۲. غسان، خالد، (۱۹۸۳) جبران فی شخصیته و ادبی، بيروت: موسسه نوفل.
۱۳. فورست، لیلیان، (۱۳۷۵) رمانیسم، مترجم مسعود جعفری جزی، تهران: انتشارات مرکز.
۱۴. مختاری، محمد، (۱۳۷۲) انسان در شعر معاصر، تهران: انتشارات توسع.
۱۵. نازک سبابیارد، (۱۹۹۲) المولفات الكاملة جبران خلیل جبران، بيروت: موسسه بحسون.
۱۶. یازجی، حلیم، (بی تا) موسوعه جبران، ج ۱۵ و ۳۳، بيروت: دار الجبل.
۱۷. یوشیج، نیما، (۱۳۷۰) مجموعه کامل اشعار نیما، تهران: انتشارات نگاه.

۱۸. ، (۱۳۶۸) نامه‌های نیما، گردآورنده سیرووس طاهیاز، تهران: انتشارات دفترهای

زمانه.

۱۹. ، (۱۳۵۱) کشتی و طوفان، تهران: انتشارات امیر کبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی